

اسطوره، علم، فلسفه و دانش دوران رنسانس به روایت ارنست کاسیرر در گفتگو با یدالله موقن (چاپ شده در مجله مهر نامه شماره ۲۴ مرداد ۱۳۹۱)

کاسیرر بنیادگذار رشته تاریخ اندیشه ها در در دانش تاریخ نگاری است

گفتگو کننده حامد زارع

ناچار هستم برای شروع کلید گفتگو از این جمله تکراری شروع کنم که «در ایران نام ارنست کاسیرر با یدالله موقن همبسته است» اما از این کلیشه که بگذریم، باید انصاف داشت و اظهار کرد که انتشار ترجمه موقن از کتاب «فرد و کیهان در فلسفه رنسانس» کاسیرر یک اتفاق مهم در حوزه اندیشه معاصر است. مترجمی که فقط اثر را لغت به لغت ترجمه نمی کند، بلکه آن را در بستر تاریخی اش می خواند، می فهمد و سپس به زبان مقصد ترجمه می کند. شاید به همین دلیل است که ترجمه های یدالله موقن از متن های ارنست کاسیرر، دشوار و دیریاب است. چه اینکه برای فهم اندیشه های کاسیرر در بستر ترجمه موقن، نه تنها باید به دوباره یا چند باره خوانی دست زد، که باید پروژه فکری و تالیفی این فیلسوف آلمانی را مد نظر داشت. چرا که کاسیرر به راستی همه اندیشه های خود در اسطوره شناسی، دین شناسی، علم شناسی و زیست شناسی و فلسفه را به موازات هم پیش می برد. یدالله موقن در این گفتگو به مطالبی اشاره دارد که به نظر می رسد بهترین راهکار برای آنانی است که می خواهند کاسیرر خوانی را با توجه به «فرد و کیهان در فلسفه رنسانس» آغاز کنند. پس خوانش این گفتگو را آغاز کنید.

* جناب آقای موقن! حدود ۲۰ سال است که جنابعالی متکفل ترجمه فارسی آثار فیلسوفی هستید که به معنای واقعی کلمه اندیشمندی دایره المعارفی است و این خصلت او در کمتر اندیشمند قرن بیستمی دیده می شود. به عبارت بهتر از آغاز قرن بیستم به این سو، بروز اندیشه و ظهور اندیشمندان به سمت تخصصی نگری و تک ساحتی نگری پیش رفته است. اما ارنست کاسیرر در این میانه یک استثنا است. به عنوان نخستین پرسش بفرمائید که دلیل این چندجانبه نگری و بین رشته ای بودن کاسیرر چیست که از ریاضیات، فیزیک، شیمی، زیست شناسی گرفته تا انسان شناسی و دین شناسی و اسطوره شناسی و روان شناسی و زبان شناسی را عرصه ورود خود قرار می دهد.

موقن - تا اواسط قرن نوزدهم فیلسوف به معنای کسی بود که جامع العلوم باشد یعنی در همه رشته ها صاحب نظر باشد. افلاطون و ارسطو در یونان باستان نمونه چنین فیلسوفانی هستند. مخصوصاً ارسطو که با نبوغ خود منطق را سیستماتیک کرد، زیست شناسی را شکل داد حتی در فلسفه سیاست و نقد ادبی نیز الگوهایی جاودان برای نظریه پردازی در این رشته ها آفرید. در زمان های متأخر می توان از دکارت، اسپینوزا، لایب نیتس، کریستیان ولف و کانت نام برد. حتی می توان گفت که ولتر نیز تا حدودی جامع العلوم بود. ولی هر چه به جلو می آییم رشته های مختلف فلسفه نیز تخصصی می شوند و کمتر فیلسوفی را می یابیم که به همه شاخه های فلسفه احاطه داشته باشد تا چه رسد به علوم. در قرن بیستم وایتهد و برتراند راسل نیز تا حدودی جامع العلوم بودند. البته من از این دو فیلسوف در رشته فلسفه زیست شناسی کتابی سراغ ندارم ولی هر دوی اینها منطق دانان بزرگی بوده اند و مخصوصاً وایتهد که علاوه بر اینکه آثار زیادی در قلمرو ریاضیات محض دارد نظریه ای نیز در نسبیت دارد. اما به رغم وسعت دانش وسیع وایتهد و راسل آن دو به جز در قلمرو ریاضیات و منطق ریاضی کتاب های سیستماتیکی مانند آثار ارنست کاسیرر ندارند. بعضی از دوستان از من می خواستند که کتابی نیز از برتراند راسل ترجمه کنم. من درخواست آنان را به این دلیل رد کردم که بهترین آثار راسل در زمینه منطق ریاضی و فلسفه ریاضی است که این نوع کتاب ها در ایران خواننده زیادی ندارد. دیگر آثار راسل که ظاهراً او برای افراد میان مایه نوشته نیز چندان مفهوم نیست. البته نشر

راسل بسیار زیبا و فصیح است اما او چندان اعتنایی به این موضوع نمی‌کند که سواد و دانش خواننده آناارش به اندازه خود او نیست و باید مطالب را بیشتر شکافت و توضیح داد. راسل برخلاف کاسیرر عقیده‌ای را که بیان می‌کند نقد نمی‌کند و عقاید مخالف با آن را یا اصلاً بیان نمی‌کند یا در چند جمله کوتاه آنها را مردود می‌داند و ارزشی برایشان قائل نمی‌شود. اما سبک نویسندگی کاسیرر مانند برتراند راسل نیست. او موضوع را به طور سیستماتیک بیان می‌کند، تاریخچه آن را پیگیری می‌کند؛ نظر متفکران طرفدار آن موضوع را از هر ملیتی که می‌خواهند باشند بیان می‌کند و برخلاف راسل عقاید مخالفان را نیز به تفصیل شرح می‌دهد و از این طریق نقاط ضعف و قوت هم هواداران و هم مخالفان را آشکار می‌کند. کاسیرر هم فیلسوف است و هم از بنیان‌گذاران رشته جدیدی در تاریخ نگاری است به نام تاریخ اندیشه‌ها. هیچ فیلسوفی پیش از کاسیرر به مسائل فلسفی و به ویژه به مسائل شناخت اعم از فلسفی و علمی با این روش سیستماتیک برخورد نکرده بود. عنوان مهمترین اثر فلسفی - تاریخی کاسیرر "مسأله شناخت در علم و فلسفه در زمان‌های جدید" است. پرداختن به مسأله شناخت از رنسانس به بعد نیاز به دانش وسیعی در همه رشته‌ها اعم از فلسفی و علمی دارد که خود علم نیز به رشته‌های گوناگون مانند ریاضیات (که خود ریاضیات رشته‌های گوناگونی دارد مانند: حساب، هندسه، جبر و غیره)، فیزیک (که خود به شاخه‌های بسیاری تقسیم می‌شود)، شیمی، زیست‌شناسی، انسان‌شناسی، دین‌شناسی، زبان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و شناخت تاریخی. پس کاسیرر از همان آغاز که رساله دکتری‌اش را درباره دکارت می‌نویسد و نخستین کتابش را با عنوان «سیستم لاینیتس» منتشر می‌کند و جایزه می‌گیرد جامع‌العلوم بوده است. کسانی که با من از نزدیک آشنا هستند می‌دانند که علائق خود من نیز دایره‌المعارفی است. همان قدر از خواندن آثار فلسفی لذت می‌برم که از خواندن کتاب‌هایی درباره نسبیت، مکانیک کوانتوم یا کیهان‌شناسی لذت می‌برم. همان قدر از خواندن کتاب‌های زیست‌شناسی مشعوف می‌شوم که از خواندن کتاب‌هایی که درباره دین‌شناسی نوشته شده‌اند. همان قدر از خواندن کتاب‌های تاریخی به وجد می‌آیم که از خواندن شعر و شنیدن موسیقی به وجد می‌آیم...

* اما بلاخره ارنست کاسیرر یک متفکر نوکانتی است...

موقن - بله! دقیق تر اگر بخواهیم بگوئیم، کاسیرر در فلسفه پیرو کانت است و از فیلسوفان نوکانتی به حساب می‌آید. کاسیرر در نقدی که بر کتاب هایدگر «کانت و مسأله متافیزیک» نوشته است می‌گوید که کانت فیلسوف روشننگری بود و فیلسوف روشننگری نیز باقی می‌ماند. کاسیرر آثار خود را از همین دیدگاه می‌نویسد و به شیوه‌ای سیستماتیک، من جز کاسیرر فیلسوف دیگری را سراغ ندارم که از این زاویه به مسائل فلسفی - تاریخی نگریسته باشد. کانت در مقاله مشهور خود «روشننگری چیست؟» می‌گوید «روشننگری خروج انسان از صغارتی است که خود بر خویش تحمیل کرده است. صغارت، ناتوانی در به کار بردن فهم خود بدون راهنمایی دیگری است. این صغارت خود - تحمیلی است اگر علت آن نه در سفیه بودن بلکه در فقدان عزم و شهامت در به کارگیری فهم خود بدون راهنمایی دیگری باشد. شعار روشننگری این است: «در به کارگیری فهم خود شهامت داشته باش.»

* نظرگاه ارنست کاسیرر در مورد تاریخ اندیشه بشری را چگونه باید توضیح داد؟ او چه نگاهی به تاریخ

اندیشه اروپا با مد نظر قرار دادن تحولاتی نظیر رنسانس و رفرورماسیون و برآمدن اندیشه جدید دارد؟
موقن - ببینید! کاسیرر می‌خواهد تاریخ بشر را به طور فلسفی بفهمد. بشر چگونه زبان را آفرید، چگونه تصاویر اسطوره‌ای را خلق کرد و چگونه علم را به وجود آورد. کاسیرر علوم دقیق را عالی‌ترین و بارزترین بیان قدرت‌های ذهن انسان می‌داند. از نظر او ابداع ریاضیات و فیزیک نظری خلاق‌ترین کار ذهن بشر است و نوعی خودشناسی است. از نظر او هنگامی که مفاهیم علوم طبیعی و به ویژه فیزیک را تحلیل می‌کنیم سرشت خود انسان را تحلیل کرده‌ایم. در همه آثار کاسیرر چه آنهایی که در آلمان نوشته و چه آنهایی که در مهاجرت به رشته تحریر کشیده است معنا و تفسیر دستاوردهای دوران‌ساز و خلاق فیزیک، هسته‌پژوهش او را درباره سرشت انسان تشکیل می‌دهند. رهایی انسان از زنجیر خرافات دستاورد علوم طبیعی است. کاسیرر مقالاتی اساسی درباره گالیله نوشته که

امیدوارم بتوانم آنها را به فارسی ترجمه کنم. همچنین کتابی درباره نسبیت نوشته با عنوان «نسبیت اینشتاین: یک بررسی شناخت‌شناسانه» که آن را به فارسی ترجمه کرده‌ام و تحویل ناشرش هرمس داده‌ام و اکنون مشغول نوشتن مقدمه‌ای بر آنم. در مقدمه توضیح خواهم داد که پیش از اینشتاین پوانکاره و لورنتس نیز دو اصل موضوعه نسبیت را بیان کرده بودند و برخلاف آنچه بسیاری می‌پندارند نظریه‌های نسبیت متعددی همزمان با اینشتاین یا کمی پیش از او یا پس از او ارائه شده‌اند. اگر بنا بر نظر کاسیرر اوج توانایی ذهنی انسان در فیزیک نظری متجلی می‌شود و به نظر من حرف کاسیرر درست است پس فیزیکدانان بیش از هر کس دیگری صلاحیت دارند که درباره شناخت جهان اظهار نظر کنند. استفان هاوکینگ فیزیکدان افلیج انگلیسی که یکی از بزرگترین فیزیکدانان عصر کنونی است در صفحات نخست کتابش «طرح بزرگ» می‌گوید فلسفه مرده است زیرا حرفی برای گفتن ندارد. فیلسوفان نتوانستند پا به پای پیشرفت علم، دانش خود را ارتقا دهند. بنابراین فیلسوف در عصر کنونی برخلاف قرون پیشین حرفی برای گفتن به ویژه درباره جهان فیزیکی ندارد. ممکن است بعضی‌ها بگویند که عنوان کتاب هایدگر هست: «هستی و زمان». پس فیلسوفان هنوز می‌توانند درباره هستی و فضا و زمان سخن بگویند. احیاناً پاسخ دانشمندانی مانند هاوکینگ این خواهد بود که آن هستی که هایدگر بررسی می‌کند هستی مابعدالطبیعی است و ارتباطی به هستی‌ای که فیزیکدان بررسی می‌کند ندارد. کاسیرر نیز معتقد است فضایی که هایدگر در کتاب «هستی و زمان» از آن سخن می‌گوید فضای اسطوره‌ای است و بررسی هایدگر از فضا در همان محدوده اسطوره‌ای متوقف می‌ماند و راه به فضای هندسه اقلیدسی یا فضا‌های هندسه‌های غیراقلیدسی ندارد. البته لویناس نیز در مقاله‌ای که درباره آثار لوی - برول نوشته تأکید می‌کند که فضای مطرح شده در کتاب «هستی و زمان» هایدگر فضای اسطوره‌ای است. ولی برای فیزیکدان فضای اسطوره‌ای متعلق به دوران پیش از علم است. کاسیرر در کتاب نسبیت اینشتاین می‌گوید که فضا و زمانی که حکیمان مابعدالطبیعی مورد بحث قرار داده‌اند با فضا و زمانی که ریاضیدانان و فیزیکدانان از آن بحث می‌کنند متفاوتند. در جهان‌های سمبلیک، مقولات گرچه نام واحدی دارند اما فرم‌های متفاوتی دارند. مثلاً فضا و زمان در جهان سمبلیک اسطوره با جهان سمبلیک علم کاملاً متفاوتند. کسانی که در جامعه ما علاقه‌مند به فلسفه هستند بیشتر گرایش به متافیزیک و اسطوره دارند تا به علم. ولی در جوامع پیشرفته فیلسوفان‌شان منحصر به متافیزیسین‌ها نمی‌شوند بلکه فیلسوفان علمی نیز هستند که در زمینه فلسفه فضا و زمان یا علیت یا فلسفه فیزیک به طور عام یا در فلسفه نسبیت یا فلسفه مکانیک کوانتوم به طور خاص متخصص و متبحرند.

*** در ایران وقتی صحبت از اندیشه عقلانی و حوزه‌های فکری معطوف به مدرنیته می‌شود، غالباً علوم انسانی و فلسفه در ذهن نخبگان نقش اصلی را در فهم انگاره‌های مدرن بازی می‌کند. اما با کوشش‌های شما به نحوی انضمامی روشن می‌شود که تفکر جدید، تحولی است که در همه حوزه‌های ریاضیاتی، تجربی و فلسفه بشری رخ داده است.**

موقن - ببینید! تصویری که فرهیختگان جامعه ما از متفکر دارند شمول ریاضیدانان، فیزیکدانان یا زیست‌شناسان نمی‌شود. ولی در غرب سردمدار تفکر همین فیزیکدانان و ریاضیدانان و زیست‌شناسان هستند. نواب را در میان این گروه می‌جویند. ولی در جامعه ما نه به علم بهایی داده می‌شود نه به فلسفه علم. مثلاً سال ۲۰۰۵ را سال فیزیک نامگذاری کردند چون مصادف بود با یکصدمین سال انتشار مقالات دوران ساز اینشتاین. ولی پس از یکصد سال این مقالات هنوز که هنوز است به فارسی ترجمه نشده است؛ از این رو بنده به انتشارات هرمس پیشنهاد کردم که این مقالات و نیز مقالات لورنتس، هرمان مینکوسکی و هرمان ویل را که نخست در کتابی با عنوان «اصل نسبیت» به زبان آلمانی منتشر شده و سپس به دیگر زبان‌های جهان ترجمه شده است به زبان فارسی برگردانم که با پیشنهاد من موافقت شد و اکنون مشغول ترجمه آنها هستم. کاسیرر کتاب «نسبیت اینشتاین» را به اینشتاین داده و او هم پیش از انتشار آن مطالعه‌اش کرده و نکاتی را به کاسیرر گوشزد کرده است و این را نیز در پراونز بگویم که اینشتاین را فیلسوف - دانشمند می‌دانند و کتابی نیز در مجموعه «فیلسوفان زنده جهان» تحت همین عنوان به چاپ رسیده

و در یکی از آن مقالات که به نقد افکار اینشتاین می‌پردازند یک فیزیکدان آمریکایی که در عین حال فیلسوف هم بوده متذکر می‌شود که اینشتاین تحت تاثیر کانت بوده و اندیشه هایش همانند اندیشه‌های ارنست کاسیرر است. علاوه بر کتاب یادشده کاسیرر کتابی نیز درباره مسائل مطروحه در مکانیک کوانتوم نوشته با عنوان «موجیت و عدم موجیت در فیزیک مدرن» که درباره علیت در فیزیک مدرن بحث می‌کند و بسیاری از ادعاهای هایزنبرگ در خصوص مردود بودن علیت در قلمرو کوانتوم را نادرست می‌داند. پس کاسیرر از جمله فیلسوفانی است که هاوکینگ نمی‌تواند دست رد بر سینه‌شان بگذارد. امروزه مرز میان علم و داستان علمی محو شده است. متأسفانه کسانی که در ایران فیزیک و ریاضیات و به طور کلی علوم تجربی می‌خوانند علاقه‌ای به مسائل تاریخی و فلسفی رشته‌های خود ندارند. چون در بحث فلسفه علم هستیم بی‌ارتباط نیست که مسائلی را فهرست‌وار بازگو کنیم که امروزه در قلمرو فیزیک مطرح‌اند و فیلسوفان گذشته طرح چنین مسائلی را حتی به خواب هم نمی‌دیدند. امروز در کیهان‌شناسی سخن از تعدد کیهان‌ها است. در قرون وسطی وقتی بحث از تعدد جهان‌ها می‌شد - که منظور تعدد کراتی مانند کره زمین بود - کلیسا پیشاپیش این بحث را مردود می‌دانست. بعداً نظریه خورشید - مرکزی را کوپرنیک مطرح کرد که کلیسا هواداران این نظریه را مورد تعقیب قرار داد. سپس گالیله با دوربین ماه‌های مشتری را دید و پی برد که علاوه بر زمین دیگر سیارات نیز اقمار دارند. پس از آن معتقد شدند که جهان یا کیهان منحصر می‌شود به کهکشان راه شیری ما. اما در سال ۱۹۲۳ هابل با قوی‌ترین تلسکوپ آن زمان آسمان را رصد کرد و اعلام کرد که کیهان شامل میلیاردها کهکشان نظیر کهکشان راه شیری است و علاوه بر این، کهکشان‌ها از هم دور می‌شوند یعنی کیهان در حال بزرگ‌تر شدن است. اما از دهه گذشته تا امروز بحث کیهان‌شناسان تعدد کیهان‌ها است. قبلاً می‌گفتند یونیورز (Universe) یعنی یک ورز اکنون می‌گویند مولتی ورز یعنی ورزهای متعدد یا کیهان‌های متعدد. در قرن بیستم سخن از بیگ بنگ یا انفجار بزرگ بود یعنی کیهان با همه عظمتی که دارد از ذره‌ای که حجمش یک میلیارد میلیارد... ام یک اتم بود پا به عرصه وجود گذاشت و همراه با آن فضا و زمان نیز پا به عرصه وجود گذاشتند؛ ولی اکنون سخن بر سر بیگ بنگ‌های پیاپی است. کیهان‌ها پیاپی متولد می‌شوند، پیر می‌شوند و می‌میرند. قبلاً سخن از ماده بود سپس ضد ماده کشف شد اما اکنون علاوه بر اینها سخن از ماده تاریک و انرژی تاریک به میان آمده است که نود و شش در صد کیهان را تشکیل می‌دهند و هیچ فیزیکدانی هم نمی‌داند که ماهیت اینها چیست.

* اما این توضیحات شما چه نسبتی با تحقیقات ارنست کاسیرر دارد؟

موقن - همچنان که کاسیرر در کتاب «فرد و کیهان در فلسفه رنسانس» می‌گوید مفهوم قانون طبیعی یعنی قانونی که بر پدیده‌های طبیعی حاکم است دستاورد رنسانس است. مفهوم انتظام طبیعت و جبر حاکم بر رویدادهای طبیعی نیز دستاورد رنسانس است. اما در مقطع زیر اتمی مفهوم موجیت حاکم بر رویدادهای طبیعی دیگرمانند فیزیک کلاسیک صادق نیست. در اینجا مفهوم علیت آماری مطرح می‌شود. اینشتاین به مکانیک نیوتونی و به ویژه به نیروی جاذبه در مکانیک کلاسیک این ایراد را وارد می‌کرد که نیروی جاذبه از راه دور هم عمل می‌کند. بنابراین او نظریه نسبیت عام را ارائه داد. فیزیک کلاسیک جادو و طالع‌بینی را از دور خارج کرد و آنها را مردود دانست و جزو عقاید خرافی معرفی کرد. اما جادو از در بیرون نرفته از پنجره دوباره وارد تفسیرهای مکانیک کوانتوم شده است. مسأله‌ای که اکنون مرکز بحث‌های فلسفی است مسأله درهم تنیده بودن ذرات کوانتومی است. شما اگر سیستمی داشته باشید که حاوی مثلاً دو الکترون باشد و اسپین spin یکی عکس اسپین دیگری باشد و مثلاً یکی از آنها اسپین‌اش باشد به اضافه یک دوم و دیگری منهای یک دوم و سپس این دو الکترون را از هم جدا کنید و مثلاً یکی از آنها را به کره ماه ببرید سپس الکترونی که در زمین است اسپین‌اش را که مثلاً به اضافه یک دوم بوده منهای یک دوم کنید الکترونی که در ماه است بی‌درنگ اسپین خود را عکس می‌کند یعنی از منهای یک دوم به اضافه یک دوم تغییر می‌دهد بی‌آنکه از الکترونی که روی زمین است به آن علامتی فرستاده شده باشد. اینشتاین این فرایند را اینطور توصیف کرده است: «عمل جادویی از راه دور.»

* یعنی واقعا یک فیلسوف مدرن باید با این دقائق هستی شناختی در حوزه نظر آشنا باشد؟

موقن - فیلسوف مخصوصاً فیلسوفی که درباره مسأله شناخت پژوهش می‌کند ناگزیر است که با این مسائل آشنا باشد. اینشتاین را فیزیکدان رئالیست می‌دانند؛ یعنی او معتقد بود که واقعیت فیزیکی مستقل از فیزیکدان است. مثلاً اگر فیزیکدانی نباشد که بخواهد سپین الکترون را اندازه‌گیری کند، الکترون وجود دارد و دارای سپین است. اما نیلز بوهر فیزیکدان دانمارکی معتقد بود که این طور نیست. وقتی فیزیکدان به جست‌وجوی الکترون می‌پردازد الکترون پا به عرصه وجود می‌گذارد و در دستگاهی که فیزیکدان برای کشف و اندازه‌گیری سپین‌اش برپا کرده ظاهر می‌شود. یعنی اگر فیزیکدانی نباشد که بخواهد الکترون را کشف کند و سپین‌اش را اندازه‌گیری کند دلیلی نیست که الکترونی موجود باشد. بر سر این موضوع میان اینشتاین و بوهر مجادله سختی درمی‌گیرد و اینشتاین به بوهر می‌گوید که «اگر تو درست بگویی پس وقتی که ما به ماه نگاه نمی‌کنیم، ماه در آسمان نیست و فقط نگاه ما است که موجب پیدا شدن ماه در آسمان می‌شود؟» سپس شرودنیگر وارد بحث می‌شود و مقاله‌ای می‌نویسد که در آن پارادوکسی را مطرح می‌کند که از تفسیر علیت آماری نتیجه می‌شود. این پارادوکس بعداً به نام «پارادوکس گریه شرودنیگر» مشهور شد. بنده این مقالات را جمع‌آوری کرده‌ام و با انتشارات هرمس قرارداد بسته‌ام که آنها را با شرح و تفصیل به فارسی ترجمه کنم که عنوان آن کتاب احتمالاً خواهد بود: «واقعیت فیزیکی از دیدگاه مکانیک کوانتوم». برتراندراسل می‌گفت که وظیفه فیلسوف شناخت جهان است و این دقیقاً کاری است که فیزیکدانان برجسته در حوزه کیهان‌شناسی و فیزیک ذرات بنیادی می‌کنند. پس از این لحاظ حق با هاوکینگ است که فیزیکدانان جای فیلسوفان را گرفته‌اند. البته فیلسوفانی هم هستند که با ریاضیات و فیزیک در سطحی بسیار بالا آشنا نیستند. اما این نوع فیلسوفان را فیلسوف علم می‌گویند؛ و کاسیرر یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان علم و یکی از متبحرترین مورخان علم بود.

* دلیل جلب نظر حضرت تعالی به ارنست کاسیرر و ترجمه آثار او به فارسی را چگونه می‌توان توضیح داد؟ آیا شما به عنوان یک انسان ایرانی و با پیش روی داشتن مسائل هویتی، فلسفی و فرهنگی ایران، کاسیرر را به فارسی باز می‌گردانید و مذاقه در اندیشه‌های او را مفید می‌دانید، یا اینکه در ترجمه کاسیرر تنها به وجهه فلسفی او و جایگاه جهانی کاسیرر در تاریخ اندیشه نظر دارید؟

موقن - مسلماً من با توجه به پرسش‌هایی که در مورد جامعه ایرانی برایم مطرح است و پاسخ‌هایی که از نظر خودم برای آنها دارم دست به گزینش آثار متفکران غربی می‌زنم و آنچه را در حال حاضر به حال جامعه خودم مفید می‌دانم ترجمه می‌کنم و معتقدم که مناسب‌ترین آثار برای جامعه ما آشنایی با آثار متفکرانی از نوع کاسیرر است که به خرد بشر ارجح می‌نهند و بالاترین دستاورد عقل بشر را علم و به ویژه علوم دقیق می‌دانند و دوران رنسانس و روشنگری را می‌ستایند که موجب رهایی انسان از جهل و خرافات شدند و علم جدید را بنا نهادند. دانشمند امروزی مدعی است که کیهان در حدود چهارده میلیارد و دویست میلیون سال پیش بر اثر انفجار بزرگ (بیگ بنگ) پا به عرصه وجود گذاشت. او از جایگاه کنونی‌اش بر سیاره‌ای ناچیز به کیهان می‌نگرد و تاریخ چهارده میلیارد و دویست میلیون سالی را که بر آن گذشته از نظر می‌گذراند و این موضوع بسیار شگفت‌انگیز است.

* اما اگر موافق باشید به آخرین کتابی بپردازیم که شما از کاسیرر به فارسی بازگردانده‌اید. روش شناسی فلسفی کاسیرر در «فرد و کیهان در فلسفه رنسانس» به چه کیفیت است؟ اصولاً دلیل توجه کاسیرر به رنسانس چه بود و چگونه تصویری از جهان شناسی و انسان شناسی آن به دست می‌دهد؟ به عبارت دیگر روش کاسیرر به عنوان مورخ اندیشه چه تمایزی با تاریخ نگاران اندیشه دارد؟

موقن - کتاب «فرد و کیهان در فلسفه رنسانس» یکی از مهمترین نوشته‌های تاریخی - فلسفی کاسیرر است. همچنان که در عنوان کتاب دیده می‌شود محور بحث فرد و رابطه‌اش با کیهان است. در قرون وسطی اشخاص را بر

حسب تعلقشان به صنفی خاص مانند کشاورزی، آهنگری یا برحسب عضویتشان در مذهبی خاص مانند مسیحیت، یهودیت و غیره می شناختند؛ اما شخص به عنوان یک فرد، مفهومی ناشناخته بود. وظیفه انسان عبودیت بود و سر سپردگی به پاپ. انسان فقط اجازه داشت خلقت خدا را ستایش کند؛ اما اجازه شناختن خلقت را نداشت. اما این وضع در دوره رنسانس تغییر کرد. انسان سوژه شد و کیهان ابژه. شاید یکی از دلایلی که چرا فردیت در جامعه ما شکل نگرفته است این باشد که فرهیختگان جامعه ما بیشتر ذهن ادبی و عرفانی دارند تا ذهن علمی و تحلیلی. آنچه موجب فروریزی قرون وسطی شد بحث‌های علمی درباره سیستم زمین مرکزی یا خورشید مرکزی بود. کلیسا معتقد بود که زمین مرکز کائنات است و انسان سرور مخلوقات و از عمر زمین نیز بیش از چند هزار سال نمی‌گذرد. ولی علمی که در حال ظهور بود این اعتقادات را مردود می‌دانست. چیزی به نام قانون که بر پدیده‌های طبیعی حاکم باشد وجود نداشت. مفهوم قانون طبیعی، مفهوم ضرورت یا جبر حاکم بر طبیعت، انتظامی که در طبیعت و پدیده‌های وجود دارد همه دستاورد رنسانس است و این مفاهیم همچنان در قلمرو علم پایدارند. اگر چنین انتظامی وجود نمی‌داشت علم اصلاً معنا پیدا نمی‌کرد. اگر قانون بر پدیده‌ها حاکم نبود خورشیدها نمی‌توانستند میلیاردها سال بدرخشند، نیروگاه‌های اتمی از کار می‌افتادند یا کارخانه‌های برق از تولید بازمی‌ماندند. گرچه امروزه سخن گفتن از انتظام طبیعت آسان است. اما در قرون وسطی بر زبان راندن چنین سخنانی کفر و الحاد دانسته می‌شد و جزایش زنده زنده سوزانده شدن بود. فرد وقتی فرد می‌شود که همبسته‌ای به نام کیهان یا جهان داشته باشد. فردیت وقتی شکل می‌گیرد که انسان زنجیر سنت و عقاید تعبدی را پاره کند و با ذهنی باز و نو به جهان و پیرامونش بنگرد. فردیت وقتی شکل می‌گیرد که شخص بتواند مانند دکارت بگوید «می‌اندیشم، پس هستم.» می‌اندیشم یعنی می‌توانم بشناسم. فقط موجود آزاد و دارای آزادی اراده می‌تواند بیندیشد، فقط انسان آگاه می‌تواند بیندیشد. اندیشیدن یعنی شناختن، آگاه شدن و دامنه دانش خود را گسترش دادن. انسانی که در بند سنت است و می‌خواهد فقط در قالب پیشینیان بیندیشد او هنوز انسان بالغ و آگاه نشده است. شناختن جهان و چون و چرا کردن در امور آن نشانه اندیشیدن است. دستاوردهای رنسانس بسیار سترگ‌اند. آزمایشگاه یکی از آنهاست، دوربین، قطب‌نما، توپ، چاپ، باغ وحش، باغ گل‌ها، احداث موزه‌ها، نمایشگاه‌ها. انسان اروپایی با رنسانس است که انسان اجتماعی می‌شود. با رنسانس است که آن چیزی را که امروزه جامعه مدنی می‌نامیم پا به عرصه وجود می‌گذارد. با رنسانس است که آنچه را ارزش‌های سکولار می‌نامند ظهور می‌کنند. تشکیل دولت‌های ملی از دستاوردهای رنسانس است. قبلاً همه دولت‌ها، کم و بیش، تئوکراتیک بودند و دست نشانده پاپ. معماری و نقاشی و مجسمه‌سازی ساختن سالن‌های اپرا و تماشاخانه‌ها (تئاتر) از ابداعات دوره رنسانس است. رنسانس سرآغاز عصر مدرن است. نگارش آثار علمی به زبان بومی هر کشور نیز محصول رنسانس است. تولد علم فیزیک (به وسیله گالیله و لئوناردو داوینچی) علم سیاست (به وسیله ماکیاولی) و بسیاری چیزهای دیگر فرآورده رنسانس‌اند.

* اگر موافق باشید کمی در مورد لوسین لوی - برول نیز صحبت کنیم. احتمالاً این متفکر فرانسوی با فیلسوف آلمانی مورد علاقه شما اشتراکاتی داشته است که زحمت ترجمه اینچنین اثری از او را به جان خریدید و حتی یک کتاب مستقل در باب فعالیت‌های علمی او به رشته تحریر درآورده‌اید. ضمن تقدیر و ارج زحمتی که برده‌اید، به ما بگوئید که جایگاه لوی - برول در غرب چگونه جایگاهی است؟ آیا او را نیز باید در بستری به اسم «فلسفه فرهنگ» فهمید یا به گونه‌ای دیگر؟ البته شما اشاراتی از این دست داشته‌اید مبنی بر اینکه «لوی برول و کاسیرر عقلانیت غربی یا علم غربی را معیار تمایز ساختارهای ذهنیت قرار دادند». ولی از دیدگاه شما آیا لوی - برول را باید همانند کاسیرر دارای دغدغه شناخت فلسفی دانست یا خیر؟ به عبارت دیگر از نسبت کاسیرر یک نئوکانتی است که از نظرگاه برخی توانسته است ایمانوئل کانت و معرفت‌شناسی او را در قرن بیستم زنده کند. آیا لوی برول هم اینچنین دلمشغولی‌هایی دارد؟

موقن - دغدغه خاطر لوسین لوی - برول مانند کاسیرر شناخت‌شناسی بود. هر وقت بحث بر سر غیرعقلانیت باشد، چه در یونان باستان چه در رم باستان و چه در قرون وسطی و چه در جوامع ابتدایی و عقب‌مانده نام لوی - برول به میان می‌آید و برپایه مرجعیت او در این قلمرو از آثارش شواهد و مدارک ارائه می‌گردد. این موضوع که بشر چگونه می‌اندیشد و آیا آنچه تفکر فلسفی در یونان باستان و رم باستان و سپس اندیشه مدرن از رنسانس به بعد نامیده می‌شود با آنچه اعتقادات انسان‌های عامی و انسان‌های ابتدایی خوانده می‌شود از لحاظ فرم اندیشه تفاوت کیفی وجود دارد یا نه از دغدغه‌های لوی-بول بود. مثلاً یکی از دغدغه‌های خاطر لوی - برول این بود که انسان ابتدایی از علت رویدادها چه تصویری دارد؟ آیا این تصورات یا به قول لوی - برول این بازنمایی‌ها به مقام مفهوم رسیده‌اند؟ یا این که این بازنمایی‌ها حتی هنوز بازنمایی نشده‌اند؟ اگر چنین است چگونه انسان ابتدایی می‌تواند بیندیشد؟ آیا این شیوه تفکر نباید خود را در زبان‌هایی که اقوام ابتدایی به کار می‌برند منعکس کرده باشد؟

پس باید واژه‌ها و عبارات و ساخت دستوری این زبان‌ها را مطالعه کرد تا شاید کلیدی برای شناختن شیوه تفکر انسان‌های ابتدایی به دست دهند. آیا در این زبان‌ها مفاهیم شکل گرفته‌اند؟ اگر چنین است پس چگونه انسان ابتدایی معتقد است که سنگ‌ها یا حیوانات با بشر و به زبان بشر سخن می‌گویند؟ چرا انسان ابتدایی به جادو و امور عجیب و غریب اعتقاد دارد؟ چرا ذهن انسان ابتدایی این همه خرافی است؟ چرا انسان ابتدایی در زنجیر سنت است و از اندیشیدن و خلاق بودن وحشت می‌کند؟ چرا انسان ابتدایی این همه از چیزهای نو هراس دارد؟ علیت، فضا و زمان، توالی زمانی و مجاورت مکانی را انسان‌های ابتدایی چگونه درک می‌کنند؟ آیا انسان ابتدایی از وجود فردی خودش آگاه است یا اینکه خود را جزئی از گروه اجتماعی و از گروه توتیمیش می‌داند؟ همه این سوالات جنبه شناخت‌شناسانه دارند. لوی - برول کتابی نوشته است با عنوان «ذهنیت ابتدایی» که بیشتر به بررسی علیت در ذهن انسان‌های ابتدایی می‌پردازد. متأسفانه من وقتی به حرف‌های «روشنفکران» خودمان گوش می‌دهم و علتی که برای حوادث ذکر می‌کنند درمی‌یابم که برداشت آنان از علیت همان چیزی است که لوی - برول در کتابش «ذهنیت ابتدایی» آورده است. از این لحاظ گویی ذهنیت «روشنفکران» ما با انسان‌های ابتدایی تفاوتی ندارد. مثالی از کتاب لوی - برول می‌آورم. می‌گوید یکی از کدخدایان یکی از روستاها در بهمان کشور آفریقایی دختر خردسالش را به همراه یکی از بستگانش به روستای مجاور فرستاد. اما در میان راه تمساحی به دختر خردسال حمله می‌برد و او را می‌خورد. کدخدای روستا یعنی پدر دختر می‌گوید باید تحقیق کرد و فهمید که کدام جادوگر خود را به شکل تمساح درآورده و دختر او را خورده است؛ یا باید تحقیق کرد که کدام جادوگر تمساح را تحریک کرده است که دختر او را بکشد و ببلعد. یعنی انسان ابتدایی معتقد نیست که تمساح می‌تواند انسانی را بخورد بلکه معتقد است که جادوگری خود را به شکل تمساح درآورده یا جادوگری وردی در گوش تمساح خوانده و او را واداشته است تا دخترک خردسال را بخورد. آثار لوی - برول برای شناخت اندیشه ما سودمند اند. هنوز قدر لوی - برول را آنچنان که باید و شاید نشناخته‌اند؛ ولی شاید در آینده مانند کاسیرر که اخیراً به آثار او توجه زیادی شده است آثار لوی - برول نیز مورد توجه واقع شوند. البته لویناس مقاله‌ای نوشته است با عنوان «لوی - برول و فلسفه معاصر». لویناس معتقد است که فلسفه‌های وجود یا فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی ذیلی بر فلسفه لوی - برول هستند. او می‌گوید که لوی - برول می‌گوید که ذهن انسان ابتدایی «عرفانی» است و او نه با مفاهیم بلکه با بازنمایی‌هایی که در حقیقت هنوز بازنمایی نشده‌اند، می‌اندیشد. لویناس مدعی است که داشتن این نوع ذهنیت نعمت بزرگی است؛ چون انسان ابتدایی به خاطر داشتن این ذهنیت همیشه با خود هستی روبه‌رو می‌شود. ولی انسان فرهیخته غربی چون با مفاهیم می‌اندیشد نمی‌تواند با خود هستی روبه‌رو شود. لویناس مدعی است که فلسفه هایدگر و فلسفه او در صدد بازایی همین ذهنیت ابتدایی هستند. شاید یکی از دلایل توجه بعضی از روشنفکران ما به هایدگر همین باشد که هایدگر ستایشگر ذهنیت ابتدایی است و تحقیرکننده ذهنیت علمی.

* جناب آقای موقن! امروز در جامعه ایرانی و در گستره زبان فارسی شما متولی آثار «ارنست کاسیرر» و در مرحله بعد «لوسین لوی - برول» شناخته می‌شوید. متفکرانی که هیچکدام جنگ جهانی دوم را

ندیدند! هیچکدام درگیر هستی‌شناسی اگزیستانسیالیستی نشدند و از سوی دیگر خود را از پوزیتیویسم دورنگه داشتند. خصلت ویژه‌ای در آرا و افکار آنان است. در مورد کاسیرر شما این خصلت ویژه را در واژه «سازش دهنده» خلاصه می‌کنید. این خصائل ویژه تا چه اندازه می‌تواند بسط یابد تا بتوان از این انبساط نظری برای مسائل جامعه ایرانی بهره مند شد؟

موقن- برخلاف دهه‌های گذشته در دهه اخیر در آمریکا و به ویژه در آلمان توجه زیادی به آثار کاسیرر شده است. وقتی که من شروع به ترجمه آثار کاسیرر کردم فقط دو سه کتاب درباره کاسیرر به زبان انگلیسی وجود داشت ولی امروزه این رقم سه یا حتی چهار برابر شده است. به زبان آلمانی جز ترجمه آلمانی «فلسفه ارنست کاسیرر» که جزو مجموعه «فیلسوفان زنده» در آمریکا چاپ شده بود کتاب دیگری به زبان آلمانی درباره فلسفه کاسیرر نبود. اما اکنون هر سال لاقلاً یک کتاب درباره کاسیرر چاپ می‌شود و تعداد تک نگاری‌هایی که در باره جنبه مختلف فلسفه کاسیرر نوشته شده‌اند متجاوز از بیست کتاب می‌باشد. دولت آلمان و نهادهای فرهنگی آن کشور می‌کوشند تا کاسیرر را به عنوان نمونه‌ای از یک فیلسوف آلمانی معرفی کنند نه هایدگر را. یکی از این دلایل این است که هایدگر با نازیسم ارتباط‌هایی داشت ولی کاسیرر لیبرال و جهان‌وطنی بوده است. کاسیرر مدافع رنسانس و روشنگری و علم و خرد است. ولی هایدگر دشمن رنسانس و روشنگری و علم و خرد است. اما این موضوع که کاسیرر آشتی‌دهنده دو گرایش متخاصم در فلسفه است شاید چندان مورد تأیید قرار نگیرد. اگر کاسیرر را با برتراند راسل مقایسه کنیم وجوه مشترک بسیاری دارند مانند عشقشان به دوره روشنگری، احترامشان برای علم و پیشرفت انسانیت. ولی وجوه افتراقی هم دارند. کاسیرر درباره ساخت اندیشه اسطوره‌ای کتاب مهمی می‌نویسد اما برتراند راسل اسطوره و دین را قبول ندارد و موضوع مطالعه عمیق فلسفی قرار نمی‌دهد. کاسیرر آثار متعددی درباره شاعران آلمانی نوشته است ولی راسل چنین کاری در مورد شاعران انگلیسی نکرده است. وجوه افتراق کاسیرر با راسل، وجوه اشتراک کاسیرر با هایدگر و تا حدود بسیار زیادی با سارتر می‌شود. سارتر و هایدگر درباره شعر و شاعران کتاب نوشته‌اند، هستی‌شناسی یا فلسفه وجود را کانون فلسفه‌شان قرار داده‌اند و کاسیرر هم فلسفه صورت‌های سمبلیک نوشته که به زبان و اسطوره و علم اختصاص دارد. ولی از سوی دیگر فلسفه کاسیرر فلسفه روح است یعنی فلسفه‌ای است که بر خرد تکیه دارد نه بر احساس و بر فلسفه زندگی. دستاورد بزرگ ذهن انسان را فیزیک نظری می‌داند نه شعر و شاعری. خرد را اصل می‌داند نه تخیل را. ولی هایدگر و تا حدود زیادی سارتر در مقابل این گرایش کاسیرر هستند. هایدگر بر تخیل تکیه می‌کند و قصدش بازآفرینی ذهنیت ابتدایی و حاکم کردن آن است؛ ولی کاسیرر ذهنیت اسطوره‌ای را فرو مرتبه‌تر از ذهنیت علمی می‌داند. کاسیرر «سازش دهنده» هست اما تا جایی که وجوهی از این دو گرایش سازش‌پذیر باشند.

* به عنوان سوال آخر بفرمائید که چه متون دیگری از کاسیرر را در دست ترجمه دارید؟

موقن- همانطور که در بالا گفتم کتاب کاسیرر «نسبیت اینشتاین: یک بررسی شناخت‌شناسانه» را ترجمه کرده‌ام و مشغول نوشته مقدمه‌ای بر آن هستم. دو کتاب درباره نسبیت و کوانتوم در دست ترجمه دارم؛ اگر پس از اتمام اینها هنوز زنده بودم و هوش و حواس داشتم به احتمال قوی جلد اول «فلسفه صورت‌های سمبلیک: زبان» را ترجمه خواهم کرد، چون آفرینش زبان به وسیله انسان گام گذاشتن در جاده تفکر و فرهنگ است. مسلماً انسان بدون زبان قادر به اندیشیدن نمی‌بود. گویا ارسطو انسان را جانور ناطق می‌نامد. ولی بی‌میل هم نیستم که کتاب «ذهنیت ابتدایی» لوی - برول را که حول مبحث علیت در ذهن انسان ابتدایی است به فارسی برگردانم. چون معتقدم حتی فیزیکدانانی که در قلمرو مکانیک کوانتوم کار می‌کنند سخنانی درباره ذرات اتمی می‌گویند که فقط برای کسی که با خصوصیات ذهنیت ابتدایی آشنا باشد فهم‌پذیر است. مثلاً الکترون می‌تواند همزمان در هر جایی باشد. انسان ابتدایی نیز مدعی است که انسان می‌تواند همزمان در چند جا حضور داشته باشد. یا می‌گویند اگر فوتونی را به سوی الکترون بفرستند پیش از اصابت فوتون به الکترون، الکترون وضعیتی به خود می‌گیرد که گویی فوتون به آن اصابت

کرده است؛ یعنی معلول پیش از علت ظاهر می‌شود و در ذهنیت ابتدایی در بیشتر موارد معلول پیش از علت ظاهر می‌شود؛ مثلاً اول جنگ می‌شود و قبیله در جنگ شکست می‌خورد، اما سال بعد کسوف واقع می‌شود که به اعتقاد انسان ابتدایی کسوف موجب جنگ و بدبختی بوده است.